

درآمدی بر انتقادپذیری تکنولوژی از منظر مارکوزه و فینبرگ

Mariji@bou.ac.ir

شمس‌الله مریجی / دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه باقرالعلوم

Mohaddesalireza@gmail.com

علیرضا محدث / دانشجوی دکتری فلسفه علوم اجتماعی دانشگاه باقرالعلوم

دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۲۰ - پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۱۸

چکیده

اغلب تلاش‌های مکتب انتقادی فرانکفورت در انتقاد از جامعه جدید و اجزای سازنده‌اش بوده است. می‌توان امتداد این نگاه را در واکنش انتقادی این مکتب، به تلقی بی‌طرفانه از تکنولوژی نیز ردیابی کرد. این مکتب، بر نیازمندی هر نوعی از دانستن به نقادی و اصلاح تأکید می‌ورزد و با همین مبنا، رویارویی انسان با تکنولوژی را نیازمند پیشی انتقادی می‌انگارد و از این منظر، به نقد تکنولوژی ورود می‌کند. این پژوهش، با روش تحلیلی - اسنادی به انتقادپذیری تکنولوژی از دیدگاه مارکوزه از دانشمندان مطرح این مکتب و شاگردش فینبرگ پرداخته است. نتایج پژوهش حاکی از وجود اشتراک‌ها و تفاوت‌هایی میان دیدگاه این دو اندیشمند است؛ هر دو اندیشمند رویکرد ابزارانگاری تکنولوژی یعنی جدایی ارزش از دانش و تکنیک و رویکرد جبرانگاری تکنولوژی یعنی نقدناپذیری و عدم امکان تغییر تکنولوژی‌ها را نادرست و تکنولوژی را ارزش‌بار و تغییرپذیر می‌دانند. اما در راهبرد تغییر یعنی گسترش هنر به سیاست و دموکراتیزه کردن تکنولوژی، سطح تغییر، مجریان تغییر یعنی طبقات محروم و رنج‌کشیده و یا عموم مردم و میزان امید به تغییر با یکدیگر متفاوتند.

کلیدواژه‌ها: مکتب انتقادی، مارکوزه، فینبرگ، ارزش‌باری تکنولوژی.

بی‌تردید تکنولوژی‌ها همواره در کنار نقاط مثبتی که داشته‌اند، چالش‌های عمده‌ای نیز در ساحات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و محیط طبیعی انسان‌ها ایجاد کرده‌اند و موجب تغییرات گسترده‌ای در شیوه زندگی انسان‌ها و حتی در نوع نگاه و تفسیر آنان از عالم و آدم شده‌اند. اما اینکه تکنولوژی‌ها دقیقاً چگونه و با چه سازوکاری چنین تأثیرات عمیقی گذاشته‌اند، مسئله‌ای است که اندیشمندان را وادار کرد تا درباره خود تکنولوژی و ماهیت و اهداف آن، به تأمل و مطالعه جدی بپردازند. روشن است که نوع پاسخ‌های ما به همراه واکنش‌های عملی ما در قبال تکنولوژی و همچنین پیامدها و تبعات این پاسخ‌ها و واکنش‌ها، همگی بستگی به طرز تلقی ما از ماهیت «تکنولوژی» دارد. بنابراین، درک ماهیت تکنولوژی، یک مسئله ضروری و حیاتی است. اساساً این مسئله، یعنی درک و تلقی ما از چیستی تکنولوژی، زمانی اهمیت خود را نشان می‌دهد که بدانیم نخستین مواجهات عینی و ملموس ایرانیان، با جهان غرب در دوره معاصر، از راه مواجه با تکنولوژی بوده است. اما نکته مهمی که معمولاً در تحلیل این مواجهه مورد غفلت شده و می‌تواند حداقل پاره‌ای از تحولات فرهنگی و اجتماعی متأثر از این مواجهه را در بیش از یک سده اخیر در ایران تبیین کند، این است که این مواجهه با چه رویکردی به تکنولوژی غرب، انجام گرفته است؟ به نظر می‌رسد، رویکرد غالب بر روشنفکران صدر اول مشروطه، رویکرد تقدیری و جبرانگارانه به تکنولوژی بوده است. جلال آل‌احمد، در باب نوع نگاه روشنفکران صدر اول مشروطه، در مواجهه با تکنولوژی می‌نویسد: «... شاید همه در این نکته متفق القول بودند و ب فهمی نفهمی احساس می‌کردند که اساس اجتماع و سنت کهن ما در قبال حمله جبری ماشین و تکنولوژی تاب مقاومت ندارد» (آل‌احمد، ۱۳۹۲، ص ۶۶). به دنبال آن، اعتقاد به ضرورت هضم شدن فرهنگ و هویت ایرانی اسلامی در ماشین جبر غربی، سرعت و شتاب می‌گیرد. از نظر منطقی، امتدادها و دلالت‌های فرهنگی و اجتماعی و مدیریتی آن این شد که ما برای پیشرفت چاره‌ای نداریم که از مغز سر تا نوک پا غربی شویم و زیست فرهنگی و اجتماعی ما، از این پس تحت قضا و قدر خدای ماشین غرب رقم خورد. با همین پنداره از تکنیک، ملکم‌خان معتقد است: «اخذ تمدن فرنگی در سایر حوزه‌ها مانند دانش مدیریت اجتماعی نیز باید به همین صورت و بدون اعمال سلیقه و در انفعالی محض انجام شود» (پارسانیا، ۱۳۸۹، ص ۱۸۷). در زیست فرهنگی و اجتماعی فعلی کشور نیز هنوز نگرش غالب به تکنولوژی، نگرش ابزارگری و خنثی است، تا نگرشی انتقادی. شاید بتوان رگه‌هایی از این نگرش فن‌سالارانه و تکنوکراتیک را در حوزه سیاست‌گذاری واردات تکنولوژی به داخل کشور نیز مشاهده کرد. درحالی‌که اعتقاد به نگرش ابزارگری و فراغت ارزشی تکنولوژی، در رشته‌ای به نام «فلسفه تکنولوژی»، مورد نقدهای جدی واقع شده و رویکرد غالب بر این است که تکنولوژی، بازتاب ارزش‌های زمینه‌ای و هنجاری خود است، نه شی‌واره‌ای سرد و سخت و کنده شده از بافت فرهنگی - تاریخی خویش؛ رویکردی که به تفصیل با مورد کاوی‌های فراوان اجتماعی - تاریخی، درصدد اثبات مدعای خود و دارای طرفداران جدی است (دووریس، ۱۳۸۹، ص ۱۵۷-۱۶۲). در این پژوهش، برای بیان روشن اهمیت مسئله و

توجه به ابعاد گرم و ارزش‌بار تکنولوژی، در کنار ابعاد سخت و سرد آن، دیدگاه دو تن از اندیشمندان متعلق به مکتب فرانکفورت آلمان، در باب ارزش‌باری تکنولوژی مورد بررسی و مقایسه قرار می‌گیرد؛ هربرت مارکوزه و آندرو فینبرگ. هربرت مارکوزه، از جمله اندیشمندان شناخته شده مکتب انتقادی فرانکفورت، اشتراکات زیادی با سایر اندیشمندان این مکتب دارد. آندرو فینبرگ نیز از شاگردان مارکوزه، با وجود اختلاف نظرهایی با استادش، تحت تأثیر او و مکتبش قرار گرفته است. اما پیش از ورود به این بحث، لازم است توضیحی در باب رویکردهای کلان در فلسفه تکنولوژی ارائه گردد، آنگاه به اجمال، برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های مکتب فرانکفورت بیان خواهد شد که به فهم دیدگاه مارکوزه و فینبرگ در باب تکنولوژی کمک می‌کند. سپس، دیدگاه مارکوزه و فینبرگ، هریک جداگانه به روش تحلیلی - اسنادی، بررسی و در نهایت، نسبت دیدگاه هریک با دیگری، توأم با نقدها و ملاحظات بیان خواهد شد.

۱. رویکردهای کلان در فلسفه تکنولوژی

حداقل می‌توان سه رویکرد کلان و حاکم بر تکنولوژی را برشمرد که هر رویکرد، دلالت‌ها و پیامدهای اجتماعی و فرهنگی خاص خود را دارد. با توجه به اهمیت این مسئله، در اینجا به بیان این سه رویکرد، و به پیامدهای هریک خواهیم پرداخت. به‌طور کلی، می‌توان رویکردهای کلان در فلسفه تکنولوژی به اعتبار نسبتی که انسان با تکنولوژی برقرار می‌کند، ذیل سه رویکرد «تخییری»، «تقدیری» و «تنقیدی» سامان داد.

۱-۱. رویکرد تخییری

در رویکرد «تخییری»، این انسان است که خودمختار است و تکنولوژی را در راستای اهداف خود به خدمت می‌گیرد. تکنولوژی در این نگاه، ابزاری خنثی در خدمت مطامع و اهداف انسانی و برخوردار از فراغت ارزشی است. اتصاف تکنولوژی به خوب و بد، صرفاً اتصافی مجازی است و آنچه حقیقتاً متصف به خوب و بد می‌شود، هدف‌ها و رفتارهای انسانی است. برای نمونه، *ایوان ایلیچ* از شخصیت‌های صاحب‌نظر در این عرصه معتقد است: ابزارها، تکنیک‌ها و تکنولوژی‌ها، فی‌نفسه خیر یا شر، خوب یا بد، مفید یا مضر نیستند، بلکه این صفات از خواص تکنولوژی‌ها در حین استفاده‌اند. ابزارها، می‌توانند واسطه‌های اجتماعی مفید یا مخرب باشند (توکل، ۱۳۹۰، ص ۲۳). در این نگاه، ارزش‌ها به نحو پسینی و در مقام کاربرد مطرح می‌گردد. در این رویکرد، انتقاد و مواجه فعال و غیرمنفعل با تکنولوژی وجود دارد؛ اما در رتبه کاربرد است و نه در رتبه ساخت و پیدایش تکنولوژی؛ یعنی انتقادها به نحو پسینی و با نظر به اهداف و ارزش‌ها، متوجه کیفیت استفاده از تکنولوژی، به مثابه رفتار کاربران است. از این رو، مکتب انتقادی فرانکفورت با توضیحی که بیشتر خواهد آمد، معتقد است: این رویکرد موجب نوعی محافظه‌کاری عامدانه و یا غفلت نسبت به ارزش‌های موجود در درون خود تکنولوژی می‌شود. از این منظر، عامل ترویج خودآگاهی کاذب و نادرست است. براین اساس، می‌توان تکنولوژی‌ها را صرفاً با عطف توجه به نیازهای داخل کشور و اهداف مورد نظر، وارد کرد و با اتخاذ سیاست‌های درست، نهایت بهره را برد و در صورت یاس و ناکامی در

نیل به اهداف، تنها در صورت وجود نقص فنی، وارد کردن تکنولوژی ناموفق بوده است. در غیر این صورت، به عوامل انسانی و کیفیت استفاده از تکنولوژی فرو کاسته می‌شود. اگر پس از واردات تکنولوژی در حوزه خاصی، ما دچار نوعی تغییر و تحولات فرهنگی و اجتماعی نامطلوبی شدیم، این پیامدها به کوتاهی و قصور یا تقصیر سیاستگذاران، در سطح کلان و کاربران تکنولوژی، در سطح خرد ارجاع داده می‌شود و نه به خود تکنولوژی؛ چراکه در این رویکرد، تکنولوژی خودش امری خنثی و شی‌واره‌ای کنده شده از کشور سازنده آن است که به بدون آغستگی و وابستگی فرهنگی و زمینه‌ای به کشور سازنده، به کشور مصرف‌کننده منتقل شده است. از این رو، تکنولوژی‌های برخوردار از رشد تکاملی و واجد تاریخی تک‌خطی‌اند و اجمالاً، دنیای غرب قافله‌سالار این روند تکاملی و دیگران پیروان قافله‌سالارند که یا به دنبال قافله‌سالار در حال توسعه‌اند، یا توسعه نیافته و از روند تک خطی توسعه تکنولوژیکی جامانده‌اند. این رویکرد، معمولاً پیام خود را با عبارت «لزوم فرهنگ‌سازی درست استفاده از تکنولوژی» ابراز می‌کند. تلقی اغلب بازرگانان، تکنوکرات‌ها و مهندسان از تکنولوژی، این‌گونه است (همان، ص ۱۵۰)؛ یعنی قضاوت ارزشی درباره تکنولوژی را به مقام کاربرد و در نسبت میان ابزار با اهداف حواله می‌دهند. از منظر حقوقی و اخلاقی، در این نگاه مسئولیت تخریب‌ها و تغییرات نامطلوب در محیط زیست و محیط اجتماعی و فرهنگی، متوجه تکنولوژیست‌ها و تکنسین‌ها نیست و از آنها سلب مسئولیت می‌شود، بلکه مسئولیت متوجه مقام کاربرد از سوی کاربران می‌شود، اعم از کاربران در سطح خرد، مانند افراد و در سطح ساختاری و کلان، مانند نهادهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی.

۲-۱. رویکرد تقدیری

در رویکرد «تقدیری»، این تکنولوژی است که خودمختار و برخوردار از یک سازوکار داخلی و متصل است که تحت تأثیر تحولات انسانی و اجتماعی قرار نمی‌گیرد، بلکه بعکس تحولات اجتماعی تابعی از جبر خود قرار می‌دهد. در نتیجه، اهداف انسانی باید خودش را با ذات متصل تکنولوژی و الزامات آن همسو کند. از این رو، ابزارها و اهداف از هم مستقل نیستند، بلکه ابزارها به قدری نفوذ کرده‌اند که حامل ارزش‌های خاص، اما متصل و تغییرناپذیر شده‌اند، به طوری که شیوه زندگی، بلکه تفسیر زندگی را مقدر و گزینش‌های انسانی را مضیق می‌کنند و انسان چاره‌ای جز تسلیم در برابر لوازم و پیامدهای آن ندارد. در این رویکرد، بر خلاف رویکرد تخییری، تغییر وضع موجود بسیار دشوار، یأس‌آلود و سوژه‌کتیویته، به محاق رفته و امکان پرسش از تکنولوژی به محال نزدیک گشته است. می‌توان هایدگر و /یلو را از چهره‌های شاخص این رویکرد قلمداد کرد (میچام، ۱۳۸۸، ص ۵۷). هایدگر، تکنولوژی را در سطح متافیزیکی آن، به پرسش می‌گیرد. وی تکنولوژی جدید را برخوردار از انکشاف گشتلی می‌داند که بر بشر استیلا دارد و جهان به مثابه ماده خامی است که در فرایند تکنیکی مورد استفاده قرار می‌گیرد. تکنولوژی از این منظر، دارای ماهیتی ثابت است که در مسیری مشخص و با منطقی خودمختار توسعه می‌یابد و از تحولات اجتماعی اثر نمی‌پذیرد، بلکه بر آنها اثر می‌گذارد. گشتل در لسان هایدگر، نوعی تعرض است که طبیعت را در مقابل این انتظار بی‌جا قرار می‌دهد که

تأمین‌کننده انرژی باشد که بتوان آن را استخراج، حبس و عرضه کرد و اصرار به حداکثر بازدهی و حداقل هزینه دارد. اشیاء به‌عنوان منبع لایزال و آماده‌باش برای تعرض در نظر گرفته می‌شود. هایدگر می‌گوید: به دلیل تسلط و پدیدار شدن چنین چارچوبی (انکشاف گشتلی)، از تکنولوژی بر ذهن انسان، تکنولوژی به صورت امری خودمختار بر او منکشف شده (هایدگر، ۱۳۷۳، ص ۱۵) و تغییر این تفسیر و تبدیل آن، به چارچوبی دیگر مایوس‌کننده است (دووبریس، ۱۳۸۹، ص ۹۴). از آنجایی که هایدگر از یک سو، ذات تکنولوژی را به گونه‌ای امری خودمختار (انکشاف گشتلی بر انسان) تفسیر می‌کند و از سوی دیگر، راهکار مشخص و معینی برای خروج از این نوع انکشاف و رسیدن به انکشافی فعال و نقاد ارائه نمی‌دهد. دیدگاه وی به رویکرد ذات‌گرایی نزدیکتر است، تا رویکرد انتقادی. به هر حال، اگر از دریچه این رویکرد، به واردات تکنولوژی و به‌کارگیری آن در خدمت اهداف مورد نظر نگاه کنیم، در صورت سیطره و گسترش تکنولوژی و ناکامی در رسیدن به اهداف، سیاستمداران تسلیم وضع موجود شده و مدام آبه یأس می‌خوانند و تغییر را امکان‌ناپذیر می‌دانند. گاه مخالفان خود را به جهل و بی‌خبری از درک تحولات اجتناب‌ناپذیر فناوری متهم می‌کنند. در این رویکرد، نوع مواجهه با تکنولوژی و پیامدهای آن، بسیار منفعالانه و انقیادپذیر است. مدیریت تغییرات فرهنگی و اجتماعی، ناشی از تکنولوژی تقریباً منتفی و زمینه‌ساز پذیرش انفعال و ولنگاری فرهنگی است. تاریخ تحولات فرهنگی سده اخیر ایران، کم و بیش تحت تأثیر این نوع نگاه به تکنولوژی بوده است.

۳-۱. رویکرد تنقیدی

رویکرد سوم، رویکرد «تنقیدی» یا «انتقادی» است که ضمن پذیرش ارزش‌باری تکنولوژی، معتقد به انتقادپذیری و امکان مهار تکنولوژی است. در این رویکرد، بر خلاف رویکرد دوم (تقدیری)، که انسان به انقیاد تکنولوژی در می‌آید، این تکنولوژی است که می‌توان آن را به انقیاد انسان در آورد؛ بدین معنا که تکنولوژی پدیده‌های انتقادپذیر محسوب می‌شود. جایگاه انتقاد در این رویکرد، در مرتبه ساخت و زمینه پیدایش تکنولوژی است، نه اینکه مانند رویکرد تخییری، انتقاد صرفاً در مرتبه کاربرد مورد توجه قرار گیرد. بنابراین، این رویکرد امکان مواجهه‌ای بسیار فعال‌تر و با خلاقیت بیشتری، به‌ویژه در حوزه سیاست‌گذاری تکنولوژی و ساخت تکنولوژی‌های بومی و مناسب با ارزش‌ها و زمینه‌های فرهنگی کشور ما فراهم می‌کند. مهم‌تر اینکه، وجود ارزش‌های متکثر فرهنگی و زمینه‌ای در جهان‌های مختلف اجتماعی، اجازه رشد تکنولوژی‌ها در یک نگاه تک‌خطی و تکاملی را نمی‌دهد؛ بلکه چهره‌های متکثر و متنوع از تکنولوژی‌ها، با آغستگی زمینه‌ای و بومی به تصویر می‌کشند. در این منظر، نقش عوامل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، در کنار علوم پایه، تجربی و کاربردی در پیدایش و قبض و بسط تکنولوژی‌ها، مورد‌کامی می‌شود. در نتیجه، تکنولوژیست‌ها و تکسین‌ها، به لحاظ اخلاقی و حقوقی باید مسئولیت‌پذیر باشند و نمی‌توانند از وظایف حقوقی خود در قبال نتایج و تبعات تکنولوژی، بر حقوق سایر انسان‌ها و تغییرات فرهنگی و زیست‌محیطی شانه خالی کنند. سیاستمداران و صاحبان قدرتهای اقتصادی و سیاسی نیز در قبال نتایج و آثار تکنولوژی، هر یک به میزان تأثیرگذاری، باید احساس مسئولیت کرده و پاسخگو باشند. در واقع، رویکرد انتقادی راه را بر هر گونه

محافظه‌کاری می‌بندد. این رویکرد، بیشتر در حلقه فرانکفورتی‌ها مطرح است؛ آنان که به احیا و استقلال فاعل شناسا (سوژه) می‌اندیشند و خطر سیطره تکنولوژی ساختاری و ویرانگر سرمایه‌داری را فریاد می‌کشند. توضیح بیشتر این رویکرد در ادامه خواهد آمد.

۲. مکتب انتقادی فرانکفورت

اغلب تلاش‌های مکتب انتقادی فرانکفورت، در جهت انتقاد از جامعه جدید و اجزای سازنده آن بوده است؛ هرچند نقطه آغاز این مکتب، از اندیشه‌های فلسفی و انتقادی مارکس در قالب جبرگرایی اقتصادی نشئت می‌گیرد؛ اما جهت‌گیری مکتب انتقادی به سطح فرهنگی و آنچه که واقعیت‌های جامعه سرمایه‌داری نوین می‌خواند، معطوف بوده است؛ به این معنا که کانون تسلط در جهان نوین از اقتصاد، به پدیده‌های فرهنگی همچون فرهنگ توده، صنعت فرهنگ و زیبایی‌شناسی و هنر انتقال یافته است (نوذری، ۱۳۹۴، ص ۲۰). مکتب فرانکفورت، ضمن توجه بسیار که به پدیده‌های فرهنگی (تجلیات و نتایج ناشی از آگاهی انسان) داشت، توجهی خاص نیز نسبت به «خود» به‌عنوان کانون اندیشه و عمل و نیز روان‌شناسی، به‌ویژه در مفهوم تجزیه‌وتحلیل روانکاوانه آن هم داشت (باتومور، ۱۳۷۳، ص ۲۱). توجه ویژه به «خود» در این مکتب، برای رهایی سوژه از چنگ ساختارهای تحمیل شده بر او و بازگشت به خویش است. نقد اجتماعی خودآگاهانه و سرپیچی از دفاع جزمی و تحمیلی از اصول و راهکار کلان‌رهایی از آگاهی‌های کاذب و مشکلات موجود محسوب می‌شود.

۱-۲. بینش انتقادی پیش‌نیاز رویارویی با تکنولوژی

این مکتب، بر نیازمندی هر نوعی از دانستن به اصلاح و نقادی تأکید می‌ورزد. با همین مبنا، رویارویی انسان با تکنولوژی را نیازمند بینشی انتقادی می‌انگارد. از جمله مصادیق آن، واکنش انتقادی به تلقی بی‌طرفانه از تکنولوژی (نگرش ابزاری به تکنولوژی و تهی‌انگاری آن از ارزش) است. از این‌رو، به نقد تکنولوژی ورود می‌کند. مکتب فرانکفورت از دریچه روش، انتقادهای روشناختی بر پوزیتیویسم داشت که دلالت‌های آشکاری هم در فهم و تحلیل ما از هستی‌شناسی تکنولوژی بر جای می‌نهد. پوزیتیویست‌هایی چون حلقه وین، درصدد کشف قوانین اجتماعی با همان اعتبار و روش کشف قوانین فیزیکی بودند. از منظر فرانکفورتی‌ها این نگره، مانع بزرگی بر سر راه عمل و دگرگونی اجتماعی به وجود می‌آورد. به‌عنوان نمونه، بخش اول کتاب *دیالکتیک روشنگری* (۱۹۴۴) آدورنو و هورکهایمر، نقد اصالت‌بخشی به متد اثباتی است تا جایی که از نگاه آنان علم و تکنولوژی در آینده، ایدئولوژی‌هایی هستند که موجب پیدایش انواع جدید سلطه یا زمینه‌ساز آن می‌گردند. مارکوزه نیز در چندین مقاله خود که در دهه ۴۰-۱۹۳۰ تدوین کرده بود، به‌ویژه در کتاب *خرد و انقلاب* (۱۹۴۱)، ضمن تشریح نظریه اجتماعی دیالکتیک خود، به مخالفت با علوم اجتماعی اثباتی پرداخت. او معتقد بود: علمی که به دنبال دست‌یازی به قوانین ثابت و جزمی اجتماعی هستند، به ناچار مانعی برای عمل اجتماعی، به‌ویژه دگرگونی نظام اجتماعی محسوب می‌شوند (مارکوزه، ۱۳۵۷). به هر حال، ارزیابی

انتقادی از عقلانیت علمی و تکنیکی، به‌عنوان شکلی نو از سلطه سرمایه‌داری پیشرفته قرن بیستم، یکی از محورهای اساسی مورد توجه مکتب فرانکفورت بود، به‌گونه‌ای که از نگاه اندیشمندان این مکتب، به‌ویژه مارکوزه، محافظه‌کاری سیاسی و سازش با نظام سلطه، که به بازتولید وضع موجود و دوری جستن از نقد انقلابی منجر می‌شود، امری است مرتبط با نگرش اثباتی به علم و تکنولوژی. همین اعتقاد موجب شد تا تلاش برای آمیزش معرفت با هدف و عقل نظری با عقل عملی که به صورت یکی از مواضع فلسفی و بنیادین مکتب فرانکفورت در آمد، تلاوم یابد و شالوده نقد این مکتب را که درباره جدایی واقعیت از ارزش است، پدید آورد (باتامور، ۱۳۷۳، ص ۳۵).

۲-۲. ارزش‌بار بودن عقلانیت تکنیکی

بر اساس همین نقد بنیادین، نگرش بی‌طرفانه به علم و تکنولوژی، نوعی ترویج و تلقین خودآگاهی کاذب است که با رویکردی ایستا و محافظه‌کارانه، درصدد حفظ نظام سلطه و مصونیت آن از نقد است. ریشه این نگرش ضدانقلابی، به جدانگاری علم و عقلانیت تکنولوژیکی از تاریخ و ارزش‌ها و زمینه‌هاست. از این‌رو، مارکوزه و شاگردش آندرو فینبرگ، هر دو به ارزش‌باری تکنولوژی معتقدند و تلاش می‌کنند که تکنولوژی را در همان «کلیت» آن فهم کنند و همه عوامل اساسی سازنده کلیت مذکور را در سطح هستی‌شناسی تکنولوژی مورد بررسی و تجزیه‌وتحلیل قرار دهند و از فهم تکنولوژی، به‌مثابه شی‌واره‌ای کنده شده از بافت فرهنگی و تاریخی و هنجاری خودش جلوگیری کنند و نشان دهند که عقلانیت تکنیکی نیز باردار ارزش‌ها و تکنولوژی امری ایدئولوژیک است. هرچند در این میان مارکوزه بیشتر، دغدغه خود را مطرح کرد و نتوانست سازوکار روشنی از ارزش‌باری تکنولوژی ارائه دهد. برخلاف فینبرگ که تلاش می‌کند بر اساس تر «تعین ناقص»، به توضیحی که خواهد آمد، تحلیل مشخصی از آن به دست دهد.

۳. مارکوزه و تکنولوژی

در هیچ یک از آثار مارکوزه، صورت‌بندی مشخص و منظمی به‌عنوان نظریه انتقادی تکنولوژی وی نمی‌توان یافت. با این وجود، می‌توان از طریق تأمل در آثار وی، به رهیافت‌های کلی در باب دیدگاه او نسبت به تکنولوژی دست یافت. در این نوشتار، تلاش شده است دیدگاه مارکوزه در دو بخش تکنولوژی موجود (آسیب‌ها) و تکنولوژی مطلوب (راهکارها) به صورت گذرا ارائه شود، به‌گونه‌ای که تمایزها و شباهت‌های کلی دیدگاه وی در باب تکنولوژی با دیدگاه فینبرگ روشن گردد.

۳-۱. آسیب‌های تکنولوژی موجود

۳-۱-۱. آسیب معرفتی: خنثی‌انگاری تکنولوژی

همان‌طور که اشاره شد، مارکوزه در مواضع مختلف از گفته‌ها و نوشته‌های خود نسبت به تلقی خنثی‌بودن تکنولوژی موضع می‌گیرد. وی در قالب یک سخنرانی نسبتاً آتشین (آرون، ۱۳۸۷، ص ۶۴۱) با موضوع «نظریه ماکس وبر درباره سرمایه‌داری و صنعتی کردن»، به نقد جدایی ارزش از دانش وبر می‌پردازد. هرچند تفکیک میان عقل ذاتی و

صوری ویر، مورد قبول مارکوزه است، اما بر اساس تلقی خویش، تفکیک میان دانش و ارزش را نه تنها در علم نمی‌پذیرد، بلکه تکنیک را نیز آمیخته‌ای از ارزش و دانش می‌داند و به تعبیر خودش در تکنیک آنچه که «باید باشد»، خود را در «آنچه که هست»، تجسم می‌بخشد. علمی که خود را «بی‌طرف» برمی‌شمارد و هیچ‌گونه «کوششی» در قضاوت اینکه چه باید باشد، از خود نشان نمی‌دهد؛ در واقع خود را تمام‌قد در خدمت قدرت‌های اجتماعی قرار می‌دهد که تعیین می‌کنند چه باید باشد و چه هست (مارکوزه، ۱۳۵۷، ص ۱۶). مارکوزه با این مبنا، در واقع زمینه انتقاد از تکنولوژی موجود را فراهم می‌کند و موجب آگاه‌بخشی به فردیت و سوزهای می‌گردد که از منظر او، اینک در جهان نوین به اسارت سرمایه‌داری خزیده در تکنولوژی درآمده است.

نقد عقلانیت ابزاری ویر

وی، در نقد بی‌طرفی عقل تکنیکی (نظری) ویر می‌گوید: اهداف و منافع ویژه سلطه، چیز مضاعف و تحمیلی بر تکنیک نیست، بلکه آنها در درون ساختمان دستگاه تکنیکی وجود دارد؛ چراکه تکنولوژی خود نتیجه پروژه تاریخی - اجتماعی است. از این رو، نمی‌توان عقل تکنیکی را «تاب و خالص» از ارزش‌ها دانست. اینجاست که عقلانیت تکنیکی، به عقلانیت سیاسی تبدیل می‌شود و دیگر بار تکنیک و عقل به احیاء برده‌داری در شکل نوین خود می‌پردازند. جامعه مبادله‌ای که در آن همه چیز آزاد و منطقی جلوه می‌کند، تحت کنترل انحصارات سیاسی و اقتصادی قرار دارد. جدایی کارگران از وسایل تولید که ویر، نتیجه ضروری عقلانیت تکنیکی و تجریدی می‌پندارد، تابع برنامه مدیریت جامعه صنعتی پیچیده می‌شود این عقلانیت صرف سرمایه‌داری است که موفقیت بزرگ خود را در رایانه‌های الکتریکی که قادر به خدمت به هر نوعی است، جشن می‌گیرد. دموکراسی توده خلق، تبدیل به مراجعه به آرای عمومی در اقتصاد و جامعه می‌شود؛ بدین معنا که توده خلق، رهبران خود را در خانه‌های بندگی (ساخته شده توسط عقل تکنیکی به تعبیر ویر) انتخاب می‌کند (همان، ص ۴۱-۴۲). هر چند ویر اساساً معتقد به وحدت روش میان علوم طبیعی و اجتماعی نبوده است؛ وی در تلاش برای تمایز میان ربط ارزشی (در مرحله انتخاب موضوع تحقیق) با بی‌طرفی ارزشی (در مرحله تفسیر پدیده‌ها) بود و بی‌طرفی ارزشی نیز یک رشته ملاحظات پراهمیت دیگری با خود به همراه دارد. از جمله جدایی قائل شدن میان جهان واقعیت‌ها و جهان ارزش‌ها و امکان‌ناپذیری استنتاج «قضایای بایستی» از «قضایای واقعی» (کوزر، ۱۳۸۸، ص ۳۰۴-۳۰۵). از این رو، ویر بر این نظر بود که یک علم تجربی هرگز نمی‌تواند به کسی حکم کند که چه باید بکند، هر چند که می‌تواند آنچه را که او می‌تواند و می‌خواهد انجام دهد، برایش روشن سازد (همان، ص ۳۰۵). انتقاد مارکوزه هم به همین نکته یعنی امکان‌ناپذیری استنتاج «قضایای بایستی» از «قضایای واقعی» برمی‌گردد.

۱-۲-۳. آسیب‌های عملی تکنولوژی

الف. تضعیف آنتی تز انقلاب

از تأمل در نوع نگاه مارکوزه به تکنولوژی، می‌توان دریافت که تکنولوژی مانع جدی بر سر راه تحقق انقلاب است.

مارکوزه هرچند تحقق انقلاب در جوامع پیشرفته صنعتی، خواه تابع نظام کاپیتالیسم و خواه سوسیالیسم، امری حتمی و ضروری می‌داند، اما وقوع انقلاب آینده را از ناحیه گروه‌هایی تحت عنوان گروه‌های متوسط (پرولتاریا) نمی‌داند؛ همان گروه‌هایی که در دیالکتیک مارکس آنتی-تز سرمایه‌داری (تنز) محسوب می‌شدند و نقش اساسی در تولید انقلاب سوسیالیستی (ستز) داشتند. وی ریشه مشکل را در سیطره نظام تکنولوژی می‌داند که کارگران، کشاورزان و گروه‌های متوسط را از راه افزایش دستمزد و رفاه نسبی در نظم مستقر موجود، مستهلک و با طبقه بورژوازی یکپارچه کرده، خودآگاهی طبقاتی را به حاشیه رانده است. اما مارکوزه، نگرشی مایوسانه به تغییر نظام تکنولوژی و آینده‌ای رو به رهایی ندارد. وی امیدوار است که جنبش‌های دانشجویی، شورش‌های طبقات محرومی چون بی‌خانمان‌ها، خارجی‌ها، استثمارشدگان و رنج‌کشیدگان نژادها و رنگ‌های دیگر و بیکاران و فرومایگان و ناتوانان، یک آنتی‌تز و دگرگونی فراگیر اجتماعی را فراهم آورند (مارکوزه، ۱۳۶۲، ص ۲۰ و ۲۱). کسانی که هنوز سیطره تکنولوژی فردیت و ذهنیت آنها را کامل تسخیر نکرده و وسایل ارتباط جمعی فرصت اندیشیدن، گریختن و فراتر رفتن را از ایشان نگرفته است.

ب. تک‌ساختی شدن انسان

تکنولوژی با ایجاد برخی ظرایف مربوط به کنترل و رواج منطق مادی، مصرف‌گرا و صنعت فرهنگ، اعمال سلطه بیرونی بر انسان را راحت‌تر ساخته است. بدین ترتیب، سرگرمی‌های عمومی، تفریحات و انواع گوناگون اسباب رفاه و آسایش مادی که در واقع محصول تکنولوژی هستند، همگی دست به دست هم داده و به تضعیف عقل انسان و افزایش انفعال و آلت دست شدن وی کمک کرده است. این فرایند به ظهور انسانی انجامیده که هویت اصیل و تفکر نقاد خویش را از دست داده و برده کالاهای مصرفی و تک‌ساختی گشته است و ساحت درونی و ذهنیت فردی که امکان ابراز مخالفت در برابر وضع موجود دارد، در جامعه نوین مستهلک شده و از فعالیت باز ایستاده است؛ وقوف به از خودبیگانی را برای افرادی که از طریق زندگانی مادی و صوری خود با جامعه صنعتی پیوسته و متحد شده‌اند، با دشواری مواجه کرده است (همان، ص ۴۷).

ج. شکل‌گیری نظام توتالیتر و تمامیت‌خواه

از رهگذر جهت‌دار بودن تکنولوژی، فرایندهای فرهنگ، سیاست و اقتصاد در هم می‌آمیزند و نظامی به وجود می‌آورند که با دخالت در همه شؤون زندگانی افراد، حتی در اندیشه و دریافتشان، آنها را می‌بلعد و نوعی مدیریت عقلانی شده جهت‌دار را تثبیت می‌کند که ابزار سلطه بوروکرات‌هایی می‌گردد تا نظام کنترل جمعی را اداره کنند. به همین دلیل، مارکوزه جوامع معاصر حتی نظام‌های دموکراسی لیبرال را نیز نظام‌های توتالیتر می‌داند. بر پایه تحلیل مارکوزه، در جوامع غربی نوعی عدم آزادی معقول، آرام و دموکراتیک حاکم است (مارکوزه، ۱۳۶۲، ص ۱۷ و ۳۳؛ نوذری، ۱۳۹۴، ص ۲۵۹).

۳-۲. راه رسیدن به تکنولوژی مطلوب

با وجود انتقادات مارکوزه از نگرش ابزارگرایانه به تکنولوژی، وی دشمن تکنولوژی نیست؛ بدین معنا که آن را امری

متصلب و خودمختار و غیرقابل اصلاح بدانند. مارکوزه، همواره نسبت به سیمای غیرانسانی و کارویژه‌های انسانیت‌زدای تکنولوژی نگران بود، اما در کنار این نگرانی، نوعی امید به آینده هم داشت (مارکوزه، ۱۳۶۲، ص ۳۷). فرایند دیالکتیک از منظر مارکوزه، به‌منزله فرایندی تاریخی متضمن احیا و سربرآوردن مجدد آن «خودآگاهی» است که به‌واسطه تبعات تکنولوژی تضعیف و تحریف گشته است (نوذری، ۱۳۹۴، ص ۲۶۰). او از تکنولوژی رهایی سخن می‌گفت و معتقد بود: می‌توان تکنولوژی را از راه تعمیم مقاومت زیبایی‌شناختی، به عرصه سیاست تغییر داد. مارکوزه، با تبیین نظریه انتقادی خویش، تلاش کرد جهان دیگری، به جای جهان کنونی ایجاد کند. اما در اندیشه وی، سازندگی جهان فردا به نفی و رد نظام‌های اجتماعی کنونی وابسته است. از آنجایی که توسعه و تکامل تکنولوژی موجود برای «فرد»، حاصلی جز تلخ‌کامی و گرفتاری نداشت است، مارکوزه در توجیه نظریه خود، به هنر روی آورد. از نگاه وی، هنر و زیبایی‌شناسی عامل شناخت بدبختی‌های جامعه‌ای پراکنده و سرشار از ناکامی‌ها و امیدهای برنیامده و وعده‌های انجام نشده است. از این‌رو، مؤثرترین نیروی شناخت و خردمندی انسان‌ها، در طرد و نفی این بدبختی‌ها و ناکامی‌ها به‌شمار می‌آید (مارکوزه، ۱۳۶۲، ص ۱۱). به اعتقاد مارکوزه، راه احیای فردیت هضم‌شده در توسعه تاریخی قدرت تولید و پیشرفت‌های تکنولوژی، تعمیم مقاومت زیبایی‌شناختی، به عرصه سیاست است. او داشتن دید زیباشناسانه، نسبت به آینده را برای خروج از جامعه تک‌ساختی و جامعه مصرفی ضروری می‌دانست و در کتاب *گفتاری در رهایی*، به برخی از جزئیات عمومیت بخشیدن به مقاومت زیبایی‌شناختی پرداخت. از منظر مارکوزه، رهایی و آزادی، به‌طور کلی به پیشرفت فنی و ترقی علم وابسته است، اما این واقعیت یک پیش‌شرط اساسی را از نظر پنهان می‌کند: برای اینکه علم و تکنولوژی وسیله‌ای برای نیل به آزادی شود، باید جهت و هدف آن دگرگون گردد. ساختار علم و تکنولوژی، باید متناسب با احساسی نو و مطابق با مقتضیات گزینه‌های زندگی تغییر کند. آنگاه، می‌توان از تکنولوژی رهایی سخن گفت که محصول اندیشه علمی آزاد، برای پیش‌بینی و طراحی دنیایی انسانی و خالی از رنج و استثمار باشد. اما این ابزار علمی تنها پس از حصول انقطاع تاریخی در زنجیره سلطه، و به‌عنوان نشانه‌ای از نیازهای نوع جدیدی از انسان متصور است (مارکوزه، ۱۳۸۰، ص ۳۱).

۴. فینبرگ و تکنولوژی

اندرو فینبرگ که خود از شاگردان مارکوزه است، در باب تکنولوژی صاحب دیدگاهی است که آن را اولین بار در سال ۱۹۹۱ در کتابی با نام *نظریه انتقادی تکنولوژی* صورت‌بندی کرد. هدف وی، ارائه نظریه‌ای جامع در باب تکنولوژی بود. از نگاه فینبرگ، تکنولوژی دارای دو بُعد فنی (تکنیکال) و طراحی است. بُعد تکنیکال، اشاره به ابعاد کارکردی تکنولوژی دارد که بر پایه کشف روابط علی موجود در طبیعت انجام می‌گیرد و بخش سرد و سخت و نسبتاً غیرانضمامی تکنولوژی محسوب می‌شود. بُعد طراحی، اشاره به حضور ارزش‌های زمینه‌ای و اجتماعی در تکنولوژی دارد که به صورت موردکاوی و با استناد به مطالعات برساخت‌گرایانه اجتماعی، نشان می‌دهد که تکنولوژی مدلول نظام‌های اجتماعی - سیاسی است که به آنها خدمت می‌کند. از این‌رو، بخش گرم و نرم تکنولوژی محسوب می‌شود

و زمینه دخالتهایی از جنس سیاستگذاری فرهنگی را فراهم می‌آورد، به طوری که بتوان با تغییر آگاهانه‌ی این سیاست‌ها، تغییراتی در نظام تکنیکی ایجاد کرد.

۱-۴. تز «تعیین ناقص»

فینبرگ تلاش می‌کند با ارائه تز «تعیین ناقص» و تحلیل ابعاد تکنولوژی، در دو سطح «ابزارسازی اولیه» و «ابزارسازی ثانویه»، سازوکار و تحلیل روشنی از چگونگی ارزش‌باری تکنولوژی ارائه کند (فینبرگ، ۱۹۹۵، ص ۴). شاید به طور کلی بتوان گفت: فینبرگ در صورت‌بندی نظریه خود، بیشتر متأثر از سه حوزه فلسفه علوم اجتماعی (مکتب فرانکفورت)، فلسفه علم (تز دوئم کواین) و جامعه‌شناسی تکنولوژی (تاریخی و ساخت‌گرا) است. فینبرگ، در توجه به اصل مسئله و طرح ادعای ارزش‌باری تکنولوژی، بیشتر متأثر از مکتب انتقادی فرانکفورت و به طور خاص، استادش مارکوزه است. فرانکفورتی‌ها، به‌ویژه مارکوزه همان‌طور که گذشت، بی‌طرفی تکنیکی و جدایی واقعیت از ارزش را رد می‌کنند. اما در تشریح چگونگی ارزش‌بار بودن تکنولوژی، فینبرگ متأثر از تز دوئم کواین در فلسفه علم است (فینبرگ، ۱۹۹۹، ص ۷۸). بر اساس تز دوئم کواین، یک فرضیه (فرضیه اصلی) هرگز به تنهایی به مصاف آزمایش نمی‌رود و بدون استفاده از فرضیات کمکی، قدرت پیش‌بینی مشاهده‌پذیر را ندارد؛ بلکه در شبکه‌ای از فرضیات کمکی و اصلی، به بوته آزمایش گذاشته می‌شود. همانند معادله گرانش عمومی نیوتن، در توصیف مسیر حرکت سیارات که در تمام موارد جز یک مورد (توصیف مسیر حرکت اورانوس) موفق بود.

بر اساس تز دوئم، به مجرد مشاهده یک مورد نقض برخلاف دیدگاه پوپر، نمی‌توان فرضیه را به صورت قطعی و تعیین‌یافته، باطل اعلام کرد، بلکه با دستکاری فرضیات کمکی، به فرضیات جدید (فرض سیاره جدیدی (نپتون)، در مکانی دورتر از اورانوس نسبت به خورشید و تأثیر جرم و فاصله آن، بر مسیر حرکت اورانوس و ایجاد اختلال در حرکت پیش‌بینی شده آن، بر پایه معادله نیوتن) می‌توان فرضیه را به گونه‌ای تعدیل کرد که با نتیجه آزمایش قابل تأیید باشد (گیلیس، ۱۳۹۰، ص ۱۲۴-۱۲۶). فینبرگ نیز متأثر از همین نگاه و البته با استفاده از تحقیقات انضمامی و مورد کاوی‌هایی که توسط جامعه‌شناسان ساخت‌گرای تکنولوژی انجام شده است، تلاش می‌کند تا نشان دهد صرف محاسبات و معیارهای تکنیکی، برای تعیین بخشی کامل به طراحی تکنیکی کافی نیست. همان‌طور که در تز دوئم، صرف فرضیه اصلی برای پیش‌بینی‌های مشاهده‌پذیر کافی نبود، در اینجا هم مجرد ملاحظات فنی، در تعیین بخشیدن به طراحی تکنیکی ناکافی و ناقص است؛ زیرا طراحی‌های مختلف با احتفاظ کامل بر اجرای اصول فنی، می‌توانند کارکردی یکسان یا مشابه یکدیگر را ایجاد کنند. این یعنی بعد تکنیکی تکنولوژی، مَرُجِّ قاطعی برای ترجیح یک طرح بر طرح‌های رقیب قلمداد نمی‌شود و معیارهای تکنیکی، نسبت به تمام طرح‌های تکنیکی ممکن، بالامرجع است. از این‌رو، فینبرگ عاملی که تعیین ناقص را کامل و تکنولوژی را محقق و مجسم می‌کند، در حوزه فرهنگ و دخالت دادن ارزش‌های زمینه‌ای می‌داند.

۲-۴. تشکیکی بودن حضور ارزش‌ها در تکنولوژی

هرچند وی وضوح و خفای ارزش‌های فرهنگی خزیده در تکنولوژی‌ها را امری تشکیک‌پذیر برمی‌شمارد؛ بدین معنا

که در پاره‌ای از مصادیق، دخالت ارزش‌ها در ترجیح یک طرح بر دیگر طرح‌های تکنیکی ممکن، تقریباً آشکار ولی در اغلب موارد، محتاج مطالعات و پژوهش‌های اجتماعی و توجه به سیر تحولات تکنولوژی‌ها است. در ادامه، به چند نمونه از موارد دخالت ارزش‌ها در بُعد طراحی تکنولوژی اشاره می‌شود.

دخالت ارزش‌ها در طراحی ابزارآلات گوناگون، در نگاه نخست، مخفی است به طوری که طراحی‌های مختلف آن، به ملاحظات تکنیکی خالص تقلیل داده می‌شود. مثلاً طراحی ابزار کار، هماهنگ با محل کار، قد و ابعاد دست بزرگسالان، معلول توجهات تکنیکی صرف تلقی می‌گردد، نه به خاطر ممنوع شدن کار کودکان در صنعت و حاکم شدن ارزش‌های جدید، به جای آن (فینبرگ، ۱۹۹۹، ص ۸۸). طراحی زیرگذرهایی برای اتوبان نیویورک، نمونه‌ای از حضور آشکار ارزش‌های سرمایه‌داری در تکنولوژی است. ارتفاع این زیرگذرها، قدری برای اتوبوس‌های شهری کوتاه بود. بنابراین، مردم فقیری که از مانهاتان، برای تفریح در سواحل لانگ‌آیلند، به این منطقه سفر می‌کردند و برای سفرشان به اتوبوس متکی بودند، از این سفرها محروم شدند. در این مورد، یک عدد و رقم ساده در طراحی مهندسی، دربرگیرنده گرایش‌های نژادی و طبقاتی است (فینبرگ، ۱۳۸۳، ص ۷۱). نمونه دیگر، مثال دوچرخه است که گاه برخی با پیش‌فرض خنثی‌انگاری تکنولوژی، به حالت تمسخر می‌گفتند: آیا دوچرخه دینی و غیردینی داریم؟ (حسینی و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۳۴۲) و ارزش‌بار بودن آن را رد می‌کردند: اما فینبرگ، با استناد به موردکاوی‌های انجام گرفته درباره تاریخ پیدایش نخستین دوچرخه در اواخر قرن نوزدهم میلادی و بر پایه تز تعین ناقص خود، نشان می‌دهد که دوچرخه نیز در همان مرتبه پیدایش خود، نه در مقام روش کاربرد یا اهداف کاربر، پژوهاک ارزش‌های زمینه‌ای و فرهنگی طراحان آن است. در زمان شکل‌گیری دوچرخه دو ارزش زمینه‌ای «هیجان» و «ایمنی»، برای طراحی دوچرخه مورد رقابت و توجه قرار گرفت: دوچرخه به مثابه ابزار سریع ورزشی (هیجان‌انگیز) و یا به‌عنوان ابزاری برای حمل و نقل (ایمن). بر پایه گزینه اول، یعنی سرعت و هیجان، ارتفاع چرخ جلو بلندتر از چرخ عقب بود. اما موافقان گزینه دوم، طراحی هیجان‌انگیز را فاقد ایمنی می‌دانستند و بر کوتاه بودن چرخ جلو و چرخ‌های هم‌اندازه شده، تأکید می‌کردند. سرانجام هم بر ارزش رقیب، غلبه کردند و موفق به تزییق ارزش خود در هستی دوچرخه شدند (فینبرگ، ۱۹۹۹، ص ۷۹-۸۰).

۳-۴. راه رسیدن به تکنولوژی مطلوب: دموکراتیزه کردن تکنولوژی

بدین ترتیب، از نگاه فینبرگ تکنولوژی نه ابزاری است خنثی که تنها تابع اهداف انسانی باشد و نه ذاتاً جبرگرا و خودمختار که انتقادپذیر نباشد، بلکه همان‌طور که گفته شد، وجود بُعد طراحی در تکنولوژی، زمینه مواجهه‌ای کاملاً آگاهانه و نقادانه از آن را فراهم می‌سازد. فینبرگ، بر اساس همین تحلیل از تکنولوژی، به انتقاد از تکنولوژی موجود می‌پردازد. وی ریشه اصلی معضلات برخاسته از تکنولوژی را به رفتارهای پدرسالارانه نظام بروکراتیک و تکنوکراتیک سرمایه‌داری می‌داند که از طریق سیطره و مدیریت بر بُعد نرم و گرم تکنولوژی (بُعد طراحی)، بر مردم تحمیل می‌شود. فینبرگ، راه تغییر این رویه، در راهبرد کلان را دموکراتیزه کردن تکنولوژی، از راه گسترش دانش و خودآگاهی عمومی و دخالت‌دادن ارزش‌های دموکراتیک در مرحله طراحی تکنولوژی‌ها می‌داند.

۵. مقایسه میان دیدگاه مارکوزه و فیبنرگ

بی‌تردید نگاه مارکوزه به تکنولوژی، به‌عنوان یک پروژه تاریخی - اجتماعی و اعتقاد به وجود اهداف ویژه سلطه در درون ساختمان دستگاه تکنیکی (مارکوزه، ۱۳۵۷، ص ۴۱)، زمینه‌های توجه جدی به فهم درست از هستی تکنولوژی و ابعاد ارزشی آن، مطالعات اجتماعی و تحقیقات ساخت‌گرایانه تکنولوژی را برای فیبنرگ فراهم آورد و او را در صورت‌بندی نظریه انتقادی تکنولوژی مساعدت بخشید.

۱-۵. رد نگرش چندپارچه به مدرنیته

فیبنرگ، به صراحت با این عقیده ماکس وبر، که تکنولوژی را حاصل شناخت روابط علی و آفاقی صرف می‌دانست و عوامل انفسی و فرهنگی را در شکل‌گیری تکنولوژی دخالت نمی‌داد، مخالفت می‌کند (فیبنرگ، ۱۹۹۵، ص ۱۳). از نگاه وبر، مدرنیته با تفکیک و چندپارگی جهان، به حوزه‌های ارزشی مستقل از قبیل حوزه سیاسی، اقتصادی و... شناخته می‌شود که برحسب اهداف و روش و منطق درونی خود عمل می‌کنند. بنابراین، می‌توانند آزادانه و بدون مزاحمت تأثیرات خارجی پیش روند. علم و تکنولوژی نیز از نگاه وبر، در عصر صنعتی شدن دارای رشد مستقلی‌اند. خلاصه اینکه، هیچ جهان‌بینی یکپارچه‌کننده‌ای وجود ندارد. فیبنرگ، نگرش تفکیکی به مدرنیته را با تمسک به روایت‌های برساخت‌گرایانه اجتماعی رد می‌کند. او با دفاع از نگرش یکپارچگی و فهم کلیت مدرنیته معتقد است: همواره ابعاد سیاسی و اجتماعی نیز در خود تکنولوژی وجود دارد. از این‌رو، فرایندهای تکنولوژیک ما فاقد معنا، مستقل و خارج از کنترل ما، پرسش‌ناپذیر و نقدناشدنی و غیرقابل تغییر نیستند (استمپ، ۲۰۰۶، ص ۳-۴). روشن است که او این توجه را مدیون نقد مارکوزه بر وبر می‌داند. مارکوزه، با زیر سؤال بردن بی‌طرفی عقلانیت تکنیکی و بازخوانی مجدد آن، تلاش کرد تا خودآگاهی تاریخی و اجتماعی دربارۀ تکنولوژی به افراد منتقل کند. مارکوزه معتقد بود: تکنولوژی‌ها به گونه‌ای طراحی شده‌اند که تعداد، عمر مفید، قدرت، موقعیت، حتی شناخت نیاز آنها، همگی در دست صاحبان قدرت و نظام سلطه است (مارکوزه، ۱۳۸۰، ص ۲۳ و ۲۴) و اعتراضات مردم هم برای تغییر این نظام به جایی نرسیده، بلکه در همین نظام حل شده است.

۲-۵. تأثیرات شبه‌والدینی تکنولوژی به روی شهروندان

اساساً فیبنرگ به دنبال این است که پروژه مارکوزه را تکمیل کند. از این‌رو، می‌گوید: نیازمند آن هستیم که ارزش‌ها و معانی را که به ناخودآگاه تاریخی و اجتماعی ما پیوسته‌اند، به خودآگاه منتقل کنیم، تا بتوانیم تحلیل درستی از نسبت خود با تکنولوژی داشته باشیم. او تحت تأثیر مارکوزه می‌گوید: تکنولوژی همانند هوایی که در آن تنفس می‌کنیم و بر ما اثر می‌گذارد، بر چگونگی زندگی و محدودیت‌ها و آزادی‌های ما اثر می‌گذارد. تکنولوژی، تأثیرات شبه‌والدینی روی شهروندان دارد و آنها را نهایتاً سازگار با محیط خود تربیت می‌کند. شبیه آنچه/دورنو در دهه ۱۹۶۰ گفته بود که جوامع عقلانی تحت تأثیر صنعت p فرهنگ به جایی رسیده است که حتی در مورد ژرف‌ترین الگوهای رفتاری، خود را با آنچه برایش روی می‌دهد، سازگار می‌سازد (باتامور، ۱۳۷۳، ص ۴۷). فیبنرگ تلاش می‌کند تا با ارائه تر «تعیین ناقص» و تحلیل ابعاد تکنولوژی، در دو سطح

«ابزارسازی اولیه» و «ابزارسازی ثانویه»، سازوکار و تحلیل روشنی از چگونگی ارزش‌باری تکنولوژی ارائه کند. او می‌گوید: بعد طراحی تکنولوژی، معلول معیارهای تکنیکی صرف نیست، بلکه محصول ملاحظات ارزشی و فرهنگی است (فینبرگ، ۱۹۹۵، ص ۴). ملاحظات آنکه رقابت‌بردار و کثرت‌پذیر است؛ یعنی می‌توان بر حسب ذهنیت‌های فرهنگی و زمینه‌های، طرح‌ها و ارزش‌ها و سلاقی مختلفی را در خود تکنولوژی دخالت داد. روشن است که اینجا، ارزش‌ها به سطح هستی‌شناسی تکنولوژی ورود می‌کند؛ همان‌گونه که مارکوزه از آن به حضور ارزش‌ها (البته ارزش‌های سرمایه‌داری) در درون ساختمان تکنیکی تعبیر می‌کرد (مارکوزه، ۱۳۵۷، ص ۴۱) و وجه تمایز آن، با دیدگاه ابزارگرایان را به خوبی نشان می‌دهد. ابزارگرایان، ارزش‌ها را بیرون از هستی تکنولوژی و در مقایسه با اهداف به‌کارگیری آن، به نحو پسینی و غایی شناسایی می‌کنند. اما مارکوزه و فینبرگ، ارزش‌ها را در همان مرتبه هستی‌شناسی تکنولوژی و در درون ساختمان تکنیکی می‌دانند. افزون بر این، تز تعیین ناقص وجه افتراق دیدگاه مارکوزه و فینبرگ، با ذات‌گرایان را نیز برجسته کرده، معتقد به چموشی و خودمختاری تکنولوژی‌اند. آنها می‌گویند: تکنولوژی دارای منطق درونی خود و نقدناپذیر است. اما مارکوزه و فینبرگ، هر دو معتقد به تعبیرپذیری ذاتی تکنولوژی‌ها هستند. هرچند مارکوزه، قادر به بسط دیدگاهش به صورت تمام و کمال نشد (فینبرگ، ۱۳۸۳، ص ۶۵).

۶ نتیجه‌گیری

- در مجموع، می‌توان اشتراک‌ها و تفاوت‌های دیدگاه مارکوزه و فینبرگ، در باب تکنولوژی را در موارد ذیل خلاصه کرد.
۱. تکنولوژی امری خنثی نیست. برخلاف نگرش تفکیکی وبر و جدایی ارزش از دانش و تکنیک، ارزش‌بار است.
 ۲. ارزش‌باری تکنولوژی، به گونه‌ای نیست که آن را از نقدپذیری و امکان تغییر مصون دارد.
 ۳. تأکید مارکوزه در راهبرد تغییر، بر توسعه هنر و زیباشناختی به حوزه سیاست است، اما فینبرگ بر دموکراتیزه کردن تکنولوژی اصرار می‌ورزد.
 ۴. مارکوزه، سطح تغییر برای رهایی از سلطه را تا مرز انقلاب و دگرگونی اساسی در علم و تکنولوژی می‌داند، اما فینبرگ به نظر می‌رسد در مرحله اصلاح باقی مانده، معتقد به استحاله علم و تکنولوژی نیست. البته بر پایه اینکه تکنولوژی بدیل در قلمرو رفم است نه انقلاب.
 ۵. مارکوزه به دلیل اعتقاد به هضم شدن طبقه پرولتاریا در نظام سلطه، مجریان تغییر انقلابی را جنبش‌های دانشجویی، شورش‌های طبقات محرومی همچون بی‌خانمان‌ها، خارجی‌ها، استثمارشدگان و رنج‌کشیدگان نژادها و رنگ‌های دیگر و بیکاران و فرومایگان و ناتوانان می‌داند که نقش آنتی‌تز سرمایه‌داری جدید را بازی می‌کنند، اما فینبرگ به نظر می‌رسد عموم مردم را به مثابه مصلحان تکنولوژی در نظر می‌گیرد.
 ۶. نگاه مارکوزه، امید به تغییر در مقایسه با شاگردش فینبرگ، کمتر است؛ چرا که تغییر مفید از نگاه مارکوزه باید تا مرز دگرگونی و انقلاب در علم و تکنولوژی پیش رود. افزون بر این، راهبرد کلان این تغییر هم، تکیه بر زیبایی‌شناختی است که درک قربت آن با سیاست برای مخاطب دشوار است و همین میزان امید به تغییر را کم می‌کند. اما فینبرگ، به دلیل تأکید بر دخالت دادن ارزش‌های عمومی و دموکراسی در بعد طراحی تکنولوژی‌ها، امید بیشتری برای اصلاح و اجرا دارد.

هرچند فینبرگ در بُعد تکنیکال تکنولوژی، مشی رئالیستی و واقع‌گرایانه دارد؛ اما به نظر می‌رسد در بُعد طراحی، قائل به برساخت‌گرایی معانی و ارزش‌هاست که می‌توان مبانی این نگاه را از جهت انسان‌شناسی به حیوان فرهنگ‌ساز داروینی و به لحاظ معرفتی‌شناختی به دیدگاه‌های کانت و نوکانتی‌ها بازگرداند. لازمه مبانی معرفت‌شناختی وی در بُعد تکنیکال تکنولوژی، پذیرش عقل نظری و واقع‌نمایی معرفت است. اما در بُعد طراحی تکنولوژی، که مربوط به حوزه عقل عملی است، وی قائل به برساختی بودن مطلق ارزش‌ها است. بدین ترتیب، امکان واقع‌نمایی عقل عملی و ارجاع آن به عقل نظری وجود ندارد. از جمله پیامدهای ناشی از این مبانی، راه‌حل فینبرگ در بخش تکنولوژی جایگزین است. فینبرگ پس از اثبات امکان انتقاد از تکنولوژی موجود، وقتی به ارائه تکنولوژی جایگزین برای خلاصی از چالش‌های تکنولوژی موجود می‌رسد، راه‌حل او دموکراتیزه کردن تکنولوژی است؛ به این معنا که عموم مردم از صنف‌های مختلف، بتوانند ارزش‌های خود را در بُعد طراحی، که تعیین بخش کامل تکنولوژی است، دخالت بدهند. اما این راه‌کار، چون مبتنی بر مبانی معرفت‌شناختی (برساختی بودن معنا و ارزش‌ها) و انسان‌شناختی (اومانیستی و داورینی) ارائه شده است و اعتقادی به وجود ارزش‌های ثابت و غیربرساختی به‌مثابه ارزش‌های معیار ندارد، امید به توافق بر تکنولوژی جایگزین را فراهم نخواهد آورد، بلکه ممکن است به نوعی، پلورالیسم متمایل به بروکراتیک پنهان و سلطه‌خیزی بینجامد که به جای رهایی از سلطه ارزش‌های سرمایه‌داری خزیده در تکنولوژی‌ها سر از قفس آهنین ماکس وبر درآورد و منازعه بر سر قدرت در بُعد طراحی تکنولوژی‌ها را به شدت افزایش دهد و نتواند از ابهامات موجود در باب آینده تکنولوژی و ارزش‌های حاکم بر آن بکاهد.

اما از منظر حکمت اسلامی و بر پایه انسان‌شناسی فطری، علیت غایی، ذاتمندی معنا، عدم تلقی نیاز به‌مثابه امری صرفاً تاریخی و تقسیم نیازهای انسان، به دو دسته نیازهای ثابت و متغیر، صادق و کاذب و امکان ارجاع عقل عملی به عقل نظری، می‌توان خط و مشی‌های کلی و بایسته ناظر به نیازهای متغیر انسان را در مرحله طراحی تکنولوژی‌ها، همسو با نیازهای واقعی و ثابت انسان مورد بازخوانی و انتقاد قرار داد و به نتایج بهتری دست یافت و به اشکالات پیش‌گفته را کمتر کرد.^۱ افزون بر این، اشکال مبنایی، به لحاظ بنایی نیز این اشکال قابل طرح است که طرح دموکراسی در تکنولوژی، به‌مثابه تکنولوژی جانشین و راهبرد کلان، در حل معضلات تکنولوژی، هم به لحاظ مفهوم اختلاف‌برانگیز دموکراسی و هم در چگونگی اجرا و تطبیق آن، بر بُعد طراحی تکنولوژی‌ها محل تأمل است و باید در جای خود بدان پرداخت. این بسیار مهم است که معلوم شود که چگونه می‌توان از دموکراسی آوده نشده به آگاهی‌های کاذب، در بُعد طراحی تکنولوژی در راستای اصلاح آن سود جست. علاوه بر این، این پرسش هم مطرح می‌شود که آیا تغییرات انجام شده از طریق دخالت دادن ارزش‌ها، در بُعد طراحی در ارتباطی شبکه‌ای و منسجم میان تکنولوژی‌های مختلف، به‌مثابه یک نظام رخ می‌دهد، یا به صورت جزیره‌ای و پراکنده؟ اگر حالت اول مراد باشد، نیازمند تحلیل بیشتری است. این میزان از تحلیل فینبرگ اصل ارزش‌باری تک‌تک تکنولوژی‌ها را نشان می‌دهد، اما ارزش‌باری آنها، به‌مثابه اجزای یک شبکه متناظر نیازمند شرح بیشتری است.

پی‌نوشت‌ها

۱. شرح این سخن همان‌گونه که گفته شد در نوشته‌های دیگر دنبال خواهد شد.

منابع

- آرون، ریمون، ۱۳۸۷، *مراحل اساسی سیراندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، چ نهم، تهران، علمی و فرهنگی.
- آل احمد، جلال، ۱۳۹۲، *غرب‌زدگی*، چ دوم، تهران، پیر امید.
- باتومور، تام، ۱۳۷۳، *مکتب فرانکفورت*، ترجمه محمود کتابی، اصفهان، نشر پرسش.
- پارسانیا، حمید، ۱۳۸۹، *حدیث پیمانه پژوهشی در انقلاب اسلامی*، قم، نشر معارف.
- توکل، محمد، ۱۳۹۰، *جامعه‌شناسی تکنولوژی*، تهران، جامعه‌شناسان.
- حسینی، سیدحمیدرضا و همکاران، ۱۳۹۰، *علم دینی؛ دیدگاه‌ها و ملاحظات* (گزارش، تبیین و سنجش دیدگاه‌های متفکران ایرانی در باب چیستی، امکان و ضرورت علم دینی)، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- دوویریس، مارک جی، ۱۳۸۹، *آموزش درباره تکنولوژی*، ترجمه مصطفی تقوی و محبوبه مرشدیان، تهران، دانشکده صدا و سیما.
- فینبرگ، آندرو، ۱۳۸۳، «مارکوزه یا هابرماس دو منتقد تکنولوژی»، ترجمه عباس قنبری و مصطفی امیری، *نامه فرهنگ*، ش ۵۴، ص ۸۱-۶۴.
- کوزر، لیونیس، ۱۳۸۸، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، چ پانزدهم، تهران، گلرنگ یکتا.
- گیلیس، دانالد، ۱۳۹۰، *فلسفه علم در قرن بیستم*، ترجمه حسن میاننداری، چ چهارم، تهران، سمت.
- مارکوزه، هربرت، ۱۳۶۲ *انسان تک‌ساختی*، ترجمه محسن مویدی، چ سوم، تهران، امیرکبیر.
- _____، ۱۳۸۰، *گفتاری در راهی*، ترجمه محمود کتابی، اصفهان، نشر پرسش.
- _____، ۱۳۵۷، «صنعتی شدن و سرمایه‌داری در نقد وبر»، ترجمه یوسف نراقی، *نگین دی*، ش ۱۶۲، ص ۳۲۹-۳۵۰.
- میچام، کارل، ۱۳۸۸، *فلسفه تکنولوژی چیست؟*، ترجمه مصطفی تقوی و همکاران، تهران، مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران.
- نوذری، حسینعلی، ۱۳۹۴، *نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت در علوم اجتماعی و انسانی*، چ چهارم، تهران، نشر آگه.
- هایدگرو، مارتین، ۱۳۷۳، «پرسش از تکنولوژی»، ترجمه شاپور اعتماد، *ارغنون*، ش ۱، ص ۱-۳۰.
- Feenberg, Andrew, 1991, *Critical Theory of Technology*, New York, Oxford University Press.
- _____, 1995, *Alternative Modernity: The Technical Turn in Philosophy and Social Theory*, Los Angeles, University of California Press.
- _____, 1999, *Questioning Technology*, New York, Routledge.
- Stump, David J, 2006, "Rethinking Modernity as the Construction of Technological Systems" in Democratizing Technology: Andrew Feenberg's Critical Theory of Technology, ed. T. Veak. State University of New York Press.